

## دیباچه

آنچه خواند سخنان زبان خودش نبود چگونه از آن چیز  
تواند آموخت و خواندن اینها آنگاه درست است  
که در فارسی خودش بیابان رسیده باشد و نخواهد  
مازی بیاموزد -

چون کار دانش آموزی بچه بدانجا کشید اگر پدر و مادر  
او نوانند بوند در پرورشش چندان پامی سفتارند  
که او بتواند چیزی بخواند و بنویسد و اگر بی خبر باشند  
نومیدانه او را از دانش آموز گرفته به هنرمند  
می‌پارند تا او از هنری که میدانند او را یاد دهد  
و همان دست مایه بدست آمدن روزی او گردد و  
اگر از اشکوب بزرگان باشد ناگزیر بر هنرینه آموزش  
او میفرایند و چنانکه باید آثریری میکنند تا او مرد  
شود و در کارهای لشکری یا کشوری بشمار گردد

عجب در اینجا  
بازی از انجمن

## ویاچ

زیرا که در باره او جز این نمیتواند کرد

از میان آنها گاه گاهی همچنان بچه هم پیدا میشود که با آنها  
 سنگلاخهای دشوار گزار که در راه دانش پروری او  
 سامان پذیرفته و یکی از آنها که در نخستین گام افتاده  
 الفباست باز بدستگیری هوش رسا و رهبری منش  
 دانش ربا چنان کوشش با هویدا بسیار و که خود را  
 بلندترین پایه های دانشمندی میرساند و از دشوار  
 فرزانه میگردد مگر در آن کنونه نیز اگر نخواهد نامه در دانش  
 بنگار و آن نامه در تازی ناب خواهد بود یا در فارسی  
 آینه و چون منش او نیز مانند دیگر برادران بومی او  
 با آن در ده که گفته شدند خو گرفته بزشتی آن کار برنجود  
 مراد اینجا سخن بسیار است و چاره هم جز  
 این ندارم که با افسوس بسیار همه را ناگفته گزارم

بچه هم پیدا میشود  
 که با آنها  
 سنگلاخهای  
 دشوار گزار  
 که در راه  
 دانش پروری  
 او

# ویاچ

زیرا که چنین می بیند ارم که اگر همه را هم بکارم بجز افزایش  
در وسرهنایشی نخواهد بخشید.

چون مردم ایران پس از دست یافتن تازیان به  
کشورشان تاکنون دانش نامه های خود را در زبان  
فارسی ساده چیزی بنویسند یا نیستوانند یا با پایان  
دشواری باید انجام دهند.

چاره این کار جز این نیست که فرهنگی نوشته شود از  
تازی بفارسی بدانگونه که در برابر هر نوله از تازی  
نوله از فارسی ناب باشد تا هرگاه سخن نیاز افند  
که تازی آنرا دانند و فارسیش را ندانند و مردم از  
آن فرهنگ برآرد و بکار برند.

اینرا هم نمیتوان گفت که با اندازه نوله هائیکه در تازی  
هستند در فارسی یافت نمیشود زیرا که چنانکه نامه بکار

نویسند و تازی را بکارند هم که در  
تازی نوشته اند راست نیست که اگر پس  
نوله (نقطه و خط)

## ویاچه

در ویایچه فرهنگ این نامه یاد نموده است چنین نیست  
 که همچنین نوله در تازی باشد که برابرش در فارسی  
 نباشد باید آنرا جست و یافت و اگر یکی چنان افتد که  
 یافت نشود باز دشوار نیست میتوان از نو برای آن  
 نوله تراشید بیش ازین نیست که باید از روی آینه  
 تراشید که برای این کار نهاده اند.

اگر کسی بخواهد فرهنگی بدان سان که گفته شد بنگار و باید  
 این یکی را از زیر نگاه اندیشه دور نهد که بسیار  
 از واژه های فارسی در میان مردم تاز چنان بکار برده  
 شده اند که گویا در بون از خود ایشان میباشد و در  
 بن چنان نیست و گرچه سر تا پای هر واژه خودش گواهی  
 میدهد که بولش از کجاست مگر باز چنان واژه ها هم  
 هستند که در نژاد فارسی میباشد و از رگ و جندی

## ویجا

(که یکی از آنها خود امیرس زبان تازی است بازاری  
 پیدا کردن نژادشان چندان آسان نیست و براس  
 آنکه بدستگیری کاوش و سراغ برنج آنها پی بتوان بود  
 دانستن دانش چندی درکار است که یکی از آنها  
 دانش داستان است و یکی دانش فرهنگ است  
 که بون هر واژه را از پسته خودش بشناسند چه اگر  
 از کردنیها همچون زدن و خوردن و رفتن و آمدن و  
 اینها نباشد یا نامی خواهد بود برای آنچه در دستگاه  
 است فرزند است یا برای افزارگونه یا چیزهای دیگر  
 که بستگی به هنر دارند و هر یک از اینها باشد یا مرد  
 همان دانشها که گفته شدند بوش شناخته میشود چنانکه  
 نام (آدم) که برای مردمی گونه نهاده شده است و آن  
 در دستگاه نخستین فرزند است که جانور باشد هم

همه لغت و لغت  
 که در این کتاب است  
 در فرزند و اولاد است

# ویاچه

در تازی است و هم در فارسی و ما میخواستیم بدانیم که آن  
 در ترا و زاده کدام یک ازین دو زبان است پس  
 تحت آنرا بپوسته خودش می آزمایم اگر شناخته نشد  
 خودش میکنیم و چون ازین کار دانسته میشود که آن  
 آینه است از آه و دم دیگر هیچ جتو در کار نیست چه  
 خرائیکه آن هر دو وات فارسی ناب میباشد چم  
 آینه یعنی آنها نیز بگونه است که برای مردم که زندگی شان  
 به آبی و دمی بند است بهتر از آن راست نیاید و اگر  
 در تازی نیز این نام بر آن مرد نهاده شده که پدر مردم  
 است با اینکه بگونه جدائی میان چهارشان پیدا میشود  
 باز باید دانست که آن فارسی است  
 همچنین اگر نام گیاهی یا نهالی باشد که در دستگاه دوی  
 فرزند است که رستنی باشد و در فرنگ تازیان و فارسیان

در تازی و فارسی

چم رستنی

پدر مردم را بگویند

چم رستنی

## ویاچ

هر دو بيك چم آمده باشد و ميخواهند بدانند كه از کدام يك  
 است تخت بايد هويدا سازند كه آن كياه يا آن درخت  
 در کدام خاك پيدا ميشود اگر در هر دو خاك پيدا ميشود در  
 کدام خور و در کدام بستاني است اگر در يكي خور و  
 آشكار است كه آن نام از آن آن زبان است  
 كه در آن بوم گفته ميشود كه آن كياه يا آن درخت در  
 آنجا خور و برميآيد و آن ديگر از اين آن نام را گرفته است  
 يا خود تخم آن و بچه آن درخت را از آنجا برده است  
 و اگر در هر دو خاك خور و بست بايد از دانش كياه شناسي  
 و داروسازي و اينها پي برد و دانست كه کدام يك  
 در گيتي زودتر بديده دانش مردم پديد گشته و از  
 همان بهمين گونه كه ياد شد گواهي داد كه بون آن نام از  
 کدام زبان است.

## ویاچ

نیز اگر نامی باشد که نامیده اش از دستگاه سومین  
 فرزند بود که بستنی باشد آنرا نیز بهمان سان میتوان  
 شناخت چنانکه فیروزه و سنگ سفید که مرمر هم  
 میگویندش پس از آنکه کالشان همین در آرز آبادگان  
 و نزد و خراسان باشد که همه از خاک ایرانند اگر تازیان  
 آنرا مرمر و فیروزج هم بگویند پیدا است که از فارسی  
 گرفته اند.

بهین روش باهر واژه که در هر دو زبان بیک چم یا باند  
 جدائی درآمده است باید رفتار نمود

ایرا نیز نباید فراموش کرد که بسیاری از واژه ها و سخن ها  
 هستند که از پهلوی بتازی نمی مانند و آینهشان به فارسی  
 بودن شان گواه است و همه به فرهنگهای تازه شده  
 اند همچون باری که نام خدای بزرگ است دیگرستان

عربی و فارسی

عربی و فارسی  
 و تازی و پهلوی



## ویاچ

تاج . توام . تارچ . تنور تکه (که تیکه هم میگویندش) دیگر  
 خیر . خم . درهم . دینار . دفتر . دبیر . دین . دولت  
 زمان . سرمد . فردوس . کتر . کوزه . مرهم . میدان  
 و بسیاری دیگر مانند اینها که همه دست به ریختن آن  
 تازی شده اند و اینها یخ آنها هستند که به اندک جزئی  
 آنها را بنام (مغرب) تازی کرده اند که شماره آنها را خدا میداند  
 من اگر میدانستم که برادران بومی من همه  
 آماده این خواهند شد که پس از این بجز در فارسی ساده  
 چیزی ننویسند با آنکه از بسیاری کار و درازنای روزگار  
 در یک جانشستن و شب و روز کار کردن اکنون دل  
 و مغز توانائی چنانکه داشتم ندارم باز گرمی بستم که بسیار  
 خدا آنچهان فریبگی که گفتم فراهم کنم مگر ازین میترسم که  
 برنجائی که در آن کار میکنم برایگان بروند زیرا که

در این روزگار  
 در این روزگار

## ویساح

از نوشتن آن جز آنکه کفتم خواهش دیگری ندارم  
 شگفتی نامه نگار ازین نیست که تازیان این همه  
 سخنان فارسی را بفرهنگ خود در آورده اند  
 زیرا که آن گروه تنها این کار را با ایران نکرده اند  
 با همگی کشوران همسایه خود کرده اند و از هر کشور  
 که پای شکرشان در آن رسید یا پاتاه سوداگران و  
 جهانگردان شان در آن کشاده شد از سخنان آنچه  
 شنیدند که نداشتند بزبان خود در آورند چنانکه اگر سخنان  
 و واژه های فارسی درومی و یونانی و یکد زبان دیگر  
 که برکناره های خاوری افریک گفته میشوند از فرهنگ  
 تازی برون کشند بیش از چند نوله بجا نخواهد ماند که  
 آنها هم بونشان سرپانی است -  
 شگفتی نامه نگار درین است که چرا خداوندان

## دیباچه

زبان فارسی خود را زبون ایشان در آوردند و سببها نموده زیر  
 بارِ ناگزیری پیوده در مانده اند و چرا تاریخ را همین برای  
 اینکه تازیان مورخ را بجای داستان نگار آورده اند تن  
 بتازی بودنش در داده اند چه بن بودی که مورخ از آن  
 ساخته تواند شد از روی و اخوان خود تازیان و رخ است  
 و بس و (ورخ) در فرزندگی تازی بجم است و نرم  
 و هر چیز است که شل و آبی باشد و نیز بجم گیاهی است  
 که از آن داروی چشم میازند و برگزیده چنان چی ندارد  
 که کنند خود را داستان نویس تواند ساخت -  
 زمان که در فارسی بجم هر چیز است که بالای زمین در  
 گردش است و از آنها هنگام شناخته میشود تازی  
 چگونه شد و اگر آن در راستی تازی باشد زمین چگونه  
 فارسی تواند بود -

همان بود که در  
 و اخوان را بجم

# ویاچ

آنچه نامه نجات را بیشتر از اینها بگفتی در امداحته این است که  
از روی کدام آیین باور کند که این زبان شیواترین  
همه زبانهای روی زمین است زیرا که نخستین نشانه  
شیوانی زبان این است که در آن به آسانی سخن  
توان گفت و در آوردن برآهنگی که برآمدگش مثنی  
باشد آنگاه وات داشته باشد که ازین رگزر بی نیاز  
باشد و از افزایش یا فزونی وات که از چیزهاست  
یهوده است پاکیزه و آزاد باشد و همه اینها را خدا  
بهره زبان فارسی فرموده است نه تازی و دین سخن  
از هیچ روی گنجایش سر باززدن نیست و اگر کسی  
از نارسائی هوش دست اندیشد اش بدامن دریا رفت  
آن نرسد پرواتی نیست چرا که بجز بوشندان که خود به  
وده پیش می نگرند بی دانشان نیز اگر یکباره کور نباشند

شیواترین

نخستین نشانه

وات

بجز بوشندان

## ویاچه

در غنای لغت

می بیستند که در الفبای تازی واات با هستند که برای  
 یک برآمدگاه غشی دوباره و سه باره آمده اند همچون  
 (ص . س . ث) که در راستی برآمدگاه منشی آنها  
 یک است و برای باز شناختن آنها باید از سر زمین  
 منش به بیابانها دور افتاده زبان و دهان را کج و کوچ  
 کرده آنها را به جنبشهای ناگوار در انداخت در غشی  
 آن نامنجاری نزد خداوندان هوش پوشیده نیست  
 همچنین برای (ع و الف) که یک برآمدگاه  
 غشی میتواند داشت یک واات بس است و برای  
 (ت و ط) یک واات بس است و برای (ز و ض  
 و ظ) یک واات بیشتر در کار نیست اگر نخواهند دهان  
 را کج و مچ کنند و از نیوی برای آواز چهار برآمدگاه  
 غشی که کاف فارسی و چ و پ و ژ باشند هیچ

## ویاچ

وات ندارند و زبان فارسی از هر بانی خدای بی‌مال  
 نه آن فرونی ها را وارونه این کمی ها را پس این در  
 تردیده میشود که شیوانی یک لخت ویژه زبان فارسی  
 دانسته گردد و دیگر هیچ زیرا که در باور کردن این از  
 روی همین ها که نگارش یافت هیچ روی و شواری پدید  
 و همین دست مینماید و بس

چشم از آنچه تا اینجا گفته شد پوشیده سه انگیزه بسیار  
 بزرگ کارگر دیگر نیز میباشند که سرمایه سترگ دارند  
 و اثره ها و سخنان فارسی شده اند در زبان و فرهنگ  
 تازی یکی پیشی فرمانفرمانی ایرانیان است در کشور تازی  
 دیگری آنکه چون دانشمندان ایران از آن روی که از  
 یک هزار و دوسد سال است که دانشنامه های خود را  
 در تازی نوشته اند درین سخن نیست که خودش



## دیباچه

کردش بنساید سخنانیکه فارسی نماند از مردم آنجا خواهد شنید و  
 چون برگردد و از رود ارس و گزشت بر سر خاک ایران رسد  
 از بومیان آنجای سخنان تازی خواهد شنید که در گفتگوهای روزانه  
 بکار برده میشوند و همین سان کنونیها هستند که از سخت در زبانی  
 و نمون پیوند و خویشی تازان زبان بیگانه گشته اند و این سخن  
 تنها بر سخن و زبان نیرو و زیراکه اگر ژرف نگریسته شود  
 در سختین نگاه دانسته خواهد شد که مردمانی که بر سر خاک  
 دو کشورند در چگونگی خوراک و پوشاک و نهاد زندگانی نیز با هم  
 یکدگرند

اگر چه پیش از آغاز داستان درست تر این بودی که از  
 چگونگی خاک و سوانه و آنچه وابسته باینها باشد آنگی بسزائی  
 داده شدی مگر چونکه سرگزشت پادشاهی هندوان که بر زبان  
 مسلمانان پیش است از آنرو که تاکنون از رگزر نارسائی



## ویاچه

و کمی سامان آگهی روزگار کشور رانی آن گروه نوشته فطده  
 است و امید نگارش آن نیز بیاریهای بیکران ایندی ستوان  
 است اکنون را نگارش آن فروداشته شد زیرا که  
 آن پاره داستان هند پیشتر از دیگر پاره است و جای  
 اینچنین گفتارها همیشه در آغاز برنامه است و آغازنامه  
 پس از این بیاری پاک نردوان بزرگ در نگارش  
 گزشتت شهر بیاری هندوان هویدا خواهد شد



# فهرست

سنگر شتهاء رویداها کاخ نختین داستان ترکتازان ہند  
پنشاہی شمارہ روپہا و سال تازی و فرنگی

گفتار در	روی	سال تاز	سال فرنگی
ویاچہ	۲	.	.
پیشانی	۳	.	.
آغاز پشتمازی مسلمانان تازی	۵	.	.
شکست مسلمانان در باختر	۶	۱۱۵	۷۳۲
جنگ قادسیہ	۸	۱۴	۴۳۶
جنگ جلالہ یا جلولا	۸	۱۵	۴۳۷
جنگ نہاوند	۸	۲۱	۴۴۲
مردن خلیفہ دوم مسلمانان	۸	۲۳	۴۴۴
شورش بازماندہ ایرانیان	۸		
تازیانہ - انجمن شورش و جنگ	۸	۳	۶۵۰

# فهرست کاخ تختین

گفتار در	روی	سال تازی	سال فرنگی
ایرانیان بر تازیان	۹	۳۲	۶۵۲
پیدایش نام افغانان	۱۰		
یورشش تازیان از راه کابل			
به ملتان -	۱۱	۴۴	۶۶۴
یورش تازیان از راه فارس			
و بلوچستان بکشور سند	۱۳	.	.
آهنگ محمد قاسم بسوی سند	۱۴	۹۳	۷۱۱
مرگ محمد قاسم	۲۴	۹۶	۷۱۴
تاختن افغانان بسوانه			
های هند	۲۷	۱۴۳	۷۶۰
پیشازی پادشاهان غزنین -	۲۹	.	.

# فهرست کاخ تختین

		۲۹	بنیاد خانه پسران سامان نشستن اسماعیل سامانی بر
۸۶۲	۲۷۹	۳۲	تخت نجارا
۹۴۱	۳۵۰	۳۴	جدائی الپتگین از خراسان و تحکامه ساختن او غزنین را
۹۷۴	۳۶۵	۳۷	مردن الپتگین و بر تخت نشستن فرزندش اسحاق
.	.	۳۸	نژاد سبکتگین
۹۷۷	۳۶۷	۴۱	پادشاهی سبکتگین
۹۷۷	۳۶۷	۴۲	شکرکشی سبکتگین بسوی هندوستان
۹۹۷	۳۸۷	۵۱	مردن سبکتگین و پادشاهی اسماعیل
۹۹۷	۳۸۷	۵۳	گرفتن محمود اسماعیل و تختش را

# فہرست

گفتار در	روی	سال تناز	سال فرگی
یورشِ نختین محمود بکشورستان			
ہند	۶۱	۳۹۰	۹۹۹
دومین یورشِ محمود	۶۲	۳۹۲	۱۰۰۱
سومین یورشِ	۶۳	۳۹۵	۱۰۰۴
چارمین یورشِ	۶۵	۳۹۶	۱۰۰۵
پنجمین یورشِ	۶۹	۳۹۹	۱۰۰۸
ششمین یورشِ	۷۹	۴۰۱	۱۰۱۰
ہفتمین یورشِ	۸۳	۴۰۲	۱۰۱۱
ہشتمین یورشِ	۸۶	۴۰۴	۱۰۱۳
نہمین یورشِ	۸۸	۴۰۶	۱۰۱۵
دہمین یورشِ	۸۹	۴۰۸	۱۰۱۷

# فهرست

گفتار و	روی	سال تناز	سال قزقی
یورشهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴	۹۸	۴۱۳	۱۰۲۱
پانزدهمین یورش	۱۰۲	۴۱۴	۱۰۲۳
شانزدهمین یورش	۱۰۴	۴۱۵	۱۰۲۴
هفدهمین یورش	۱۲۱	۴۱۷	۱۰۲۶
مردن محمود و بر تخت نشستن فرزندش امیر محمد	۱۲۵	۴۲۱	۱۰۳۰
شاه مسعود پور دیگر محمود	۱۳۳	۴۲۱	۱۰۳۰
بنیاد خانه سلجوق	۱۳۵	.	.
شکر فرستادن مسعود بر سر			
ترجمان سلجوق	۱۴۰	۴۲۲	۱۰۳۱
شکر کشیدن مسعود بر سر <sup>بنیان</sup> هندو	۱۴۱	۴۲۴	۱۰۳۳

# فہرست

گفتار در	روی	سال تازی	سال فرنگی
دست یافتن مسعود بر تبرستان و گرگان -	۱۶۲	۴۲۵	۱۰۳۴
کشتی احمد پور نیالنگین -	۱۴۴	۴۲۶	۱۰۳۴
فرستادن مسعود فرزند خود محمد را بفرمانفرمانی لاهور و روی نمودن خودش بسوی ترکمانان -	.	.	.
سلوک -	۱۴۶	۴۲۸	۱۰۳۶
شکست یافتن مسعود از ترکمانان -	۱۵۱	۴۳۱	۱۰۳۹
روی نهادن مسعود بلاهور و گرفتار شدنش بدست محمد کور	.	.	.



# فہرست

گفتار در	روی	سال تازی	سال فرنگی
و فرو افتادش در چاہ کور	۱۵۴	۴۳۲	۱۰۴۰
کواس او۔	۱۵۵	.	.
مودود پور مسعود۔	۱۵۶	۴۳۲	۱۰۴۰
مردن مودود۔	۱۶۳	۴۴۱	۱۰۴۹
مسعود دوم پور مودود۔	۱۶۴	۴۴۱	۱۰۴۹
علی برادر مودود و پور مسعود <sup>سختن</sup>	۱۶۵	۴۴۱	۱۰۴۹
عبدالرشید۔	۱۶۶	۴۴۳	۱۰۵۱
کشته شدن عبدالرشید			
بیت طغرل۔	۱۶۸	۴۴۴	۱۰۵۲
بر تخت نشستن فرخزاد <sup>سن</sup>	۱۶۹	۴۴۴	۱۰۵۲
مردن فرخزاد و بخت <sup>بر</sup>	۱۷۲	۴۵۰	۱۰۵۸